



# سیاست‌نامه ذکاء الملک

مقاله‌ها، نامه‌ها و سخنرانی‌های سیاسی محمدعلی فروغی

به کوشش

ایرج افشار، هرمز همایون‌پور





# سیاست‌نامه ذکاء‌الملک

مقاله‌ها، نامه‌ها و سخنرانی‌های سیاسی محمدعلی فروغی



به کوشش



ایرج افشار، هرمز همایون پور





مجموعه انتشارات  
ادبی و تاریخی  
موقوفات دکتر محمود افشار

[۸۹]

گنجینه اسناد و تاریخ ایران



هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر زاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق

دکتر حسن انوری - دکتر فتح‌الله مجتبیایی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات

دکتر محمد افشین‌وفایی (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



## سیاست‌نامهٔ ذکاء‌الملک

مقاله‌ها، نامه‌ها و سخنرانی‌های سیاسی محمدعلی فروغی



به کوشش  
گرافیکست، طراح و مجری جلد  
ایرج افشار، هرمز همایون پور  
کاوه حسن بیگلو  
لینتوگرافی  
چاپ متن  
سافمان  
صحافی  
حقیقت  
تیراژ  
۲۲۰۰ نسخه  
چاپ اول  
۱۴۰۱

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتراز پارک وی، خیابان عارف‌نسب، کوی دبیرسیاچی (لادن)، شمارهٔ ۶

تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما: ۲۲۷۱۷۱۱۵

با همکاری انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۵-۶۶۹۵۳۸۰۴



## شورای تولیت

### متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)  
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هر یک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ و قننامه)

### متولیان منصوب و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی - دبیر)  
سید محمود دعایی (نایب رئیس شورا) - دکتر احمد میر (بازرس) - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

### هیئت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس هیئت مدیره) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس هیئت مدیره)  
دکتر محمد افشین وفايي (مدیرعامل) - محمد رضا رضایزدی (خزانه‌دار)



### درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب‌الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار  
ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منصوب واقف، از ۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهر بانو دکتر افشار - مهندس نادر افشار  
بهروز افشار یزدی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیئت مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳) - دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح  
دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی - دکتر علی محمد میر - دکتر محمدعلی هدایتی



## یادداشت واقف

### اول

طبق ماده ۲۳ وقفنامه اول مورخ یازدهم دی ماه ۱۳۳۷ ه. ش. درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوایز به نویسندگان به شرح دستور این وقفنامه گردد.

### دوم

هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ وقفنامه تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران می باشد. بنابراین کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر می شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.

### سوم

طبق ماده ۲۶ مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجه این موقوفات باید به طور هدیه و به نام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود.

### چهارم

چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ وقفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد به واسطه حداقل حق الزحمه فروشنندگان و هزینه ای است که برای پست و غیره تحمیل می شود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبه تجارتي ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

### پنجم

بر اساس موافقت نامه دوم (مورخ ۱۳۵۲/۴/۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسیده، قسمتهای مهمی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت نامه دهخدا و محل مؤسسه باستان شناسی به طور رایگان به دانشگاه طهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد وقفنامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) می باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار می گیرد که وصول نموده و به نام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

### ششم

چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یک نفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف به عضویت کمیته انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اداره امور جوایز و نشر کتاب انتخاب شود ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولید است و از طرف واقف نیز به عضویت کمیته نامبرده معین شده به سمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند.

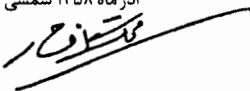
### هفتم

چون نگارنده این سطور به واسطه کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. در این چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات به طبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند می توانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف های این بنیاد، یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همه ایرانیان است می باشد.

### هشتم

این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزدی  
آذر ماه ۱۳۵۸ شمسی



## تکمله سوم



کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می‌شود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه‌هایی که به قلم واقف منتشر شده و یا می‌شود صد درصد این مطابقت را ندارد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشت، ولی زمانی که دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه‌هاست به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در برداشته، کتبی که بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی و حکایت از رواج زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان دری و دیگر چیزهای تفرقه‌آمیز و روش‌ها و سیاست‌های فتنه‌انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ‌نامه فارسی که دایره مانند یعنی انسیکلوپدی باشد و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می‌توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود، به شرط آن که اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هرکس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنهاست باشد.

در تکمله دوم یادداشت واقف، منتشره در جلد سوم افغان‌نامه نگاهشتم که کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می‌شود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفاظیه پژوهش تاریخی و ادبی ایران‌شناسی... و در پایان آن تکمله افزودم بیم داشتیم که مبادا چنین رسالاتی سال‌ها بعد از ما نخواست و ندانسته، به وسیله این بنیاد چاپ شود. پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود... عمده مخاطب این یادآوری‌ها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من، ایرج افشار که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه می‌باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد؛ ان شاء الله.

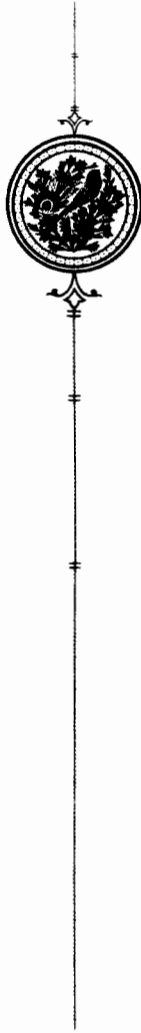
## تکمله و تبصره

یادداشت واقف چند روز پیش از درگذشت (۲۸ آذر ۱۳۶۲) برای اطلاع نویسندگان. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتاب‌ها و رسالات باید منزّه باشد از روش‌های تفرقه‌آمیز و سیاست‌های فتنه‌انگیز، چه به‌طور مرموز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفاظیه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران‌شناسی.

کتب تاریخی و ادبی عالمانه خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زبان باشد باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود. قسمت زبان‌بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته‌ی منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه شانتاز و هوچی‌گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته‌ی نظامی گنجوی:

### چون‌توان راستی را درج کردن دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق‌الزحمه نمی‌خواهیم، بلکه به سبب اهمیت فوق‌العاده سودمند بودن کتاب، جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتاب‌های خود به‌طور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن از کاغذ و چاپ و غیره از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله‌ی مرحوم ملانصرالدین باشد که تخم مرغ می‌خرد دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده‌ی ما بر این است که اگر در این سود، ضرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده‌ی خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقف در راه ایده‌آل و هدف ملی خود محسوب می‌داریم. برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله منتشرشده در ابتدای کتاب‌های این بنیاد که اضافات و تفاوت‌هایی با هم دارد توجه فرمایید.



## فهرست مطالب

نه	یادداشتی به عنوان پیشگفتار (هرمز همایون‌پور)
پنجاه و هفت	پساورد (ایرج افشار)
۱	سالشمار زندگی

### بخش اول

#### نوشته‌هایی از روزگار تدریس و نظامت مدرسه علوم سیاسی

۵	حقوق اساسی یا آداب مشروطیت دُول
۸	اخطار
۹	مقدمه: در اصول و مبانی اساس دُول
۹	تعریف علم حقوق و تقسیم آن
۱۰	تعریف اساس دولت و موقع ظهور آن
۱۰	مؤسس اساس دولت و طریق تأسیس آن
۱۱	تفاوت قوانین اساسی با سایر قوانین
۱۱	شکل دولت
۱۲	سلطنت ملی
۱۳	انفصال اختیارات دولت
۱۴	استثناء به قاعده فوق
۱۴	تفصیل دولت پارلمانی
۱۵	مسئولیت وزراء
۱۵	تکمله
۱۷	باب اول: اختیارات دولت
۱۷	فصل اول: اختیارات وضع قانون
۱۸	مطلب اول: تشکیل پارلمان

۲۵	مطلب دویم: وظایف پارلمان
۲۶	مطلب سیم: ترتیبات اعمال پارلمان
۳۳	مطلب چهارم: حقوق و امتیازات اعضاء پارلمان
۳۴	فصل دویم: اختیار اجرای قانون
۳۴	مطلب اول: رئیس دولت
۴۱	مطلب دویم: وزراء
۴۶	مطلب سیم: دارالشورای دولتی
۴۷	فصل سیم: اختیار محاکمه
۵۱	باب دوم: حقوق ملت
۵۱	فصل اول: آزادی
۵۹	فصل دویم: مساوات
۶۲	مؤلف گوید

### بخش دوم

#### یادگارهایی از عضویت در کنفرانس صلح پاریس

۶۵	ایران در سال ۱۹۱۹، نامه به ابراهیم حکیم‌الملک (مجله راهنمای کتاب، سال ۱۳۵۱)
۷۷	نامه خصوصی به محمود وصال (وقارالسلطنه) (مجله یغما، سال ۱۳۵۴)
۸۳	کنفرانس صلح پاریس در ۱۹۱۹
۹۰	پاسخ به مطبوعات انگلیس

### بخش سوم

#### دوره وزارت امور خارجه (پس از کودتای ۱۲۹۹)

۹۵	چهار نامه ذکاء‌الملک فروغی به سید حسن تقی‌زاده (نماینده ایران در شوروی برای عقد قرارداد تجارتي)
۹۵	پانزدهم شوال ۱۳۳۹
۹۷	۶ نوامبر ۱۹۲۱
۱۰۰	پنجشنبه هفدهم جوزا ۱۳۰۲
۱۰۴	۲۶ فوریه ۱۹۲۴ (هر چهار مأخوذ از نامه‌های تهران)

### بخش چهارم

#### ریاست وزراء (کفالت و ریاست)

بخش پنجم  
دوره سفارت کبرای ایران در ترکیه

- ۱۱۹ قرارداد مودت ایران و ترکیه، نامه به تیمورتاش  
۱۲۲ گزارشها و پیشنهادها  
۱۳۱ خلاصه مذاکرات با توفیق رشدی بیگ  
۱۴۹ مذاکرات با نمایندگان انگلیس  
۱۵۶ توصیه‌های فروغی به ماکدونالد (همه از مجله یغما)

بخش ششم  
دوره نمایندگی ایران در جامعه ملل و ریاست جامعه ملل

- ۱۶۱ سخنرانی درباره جامعه ملل  
۱۷۴ گزارش از مجمع عمومی جامعه ملل (سال ۱۳۰۸) (همه از مجله یغما)

بخش هفتم  
دوره وزارت امور خارجه

- ۱۸۹ چهار نامه به مستشارالدوله صادق (سفیر کبیر ایران در ترکیه)  
۱۸۹ طهران - ۱۸ فروردین ۱۳۱۱  
۱۹۳ طهران - ۲۵ مرداد  
۱۹۴ طهران - ۲۵ مرداد  
۱۹۵ ۲۹ شهریور ۱۳۱۴  
۱۹۷ یادداشت (همه از کتاب اسناد و خاطرات مستشارالدوله صادق)

بخش هشتم  
دوره نخست‌وزیری (پس از شهریور ۱۳۲۰)

- ۲۰۴ معرفی هیئت دولت به مجلس شورای ملی  
۲۰۶ تشریح سیاست خارجی دولت  
۲۰۶ نطق نخست‌وزیر  
۲۱۶ برای آرامش مردم طهران  
۲۱۸ تقاضای رأی اعتماد به دولت



۲۲۰	استعفای رضاشاه پهلوی
۲۲۵	سخنرانی از رادیو طهران
۲۳۰	پیمان اتحاد با شوروی و انگلیس
۲۳۰	جلسه ۱۷ مجلس شورای ملی
۲۳۰	شور دوم گزارش کمیسیون امور خارجه
۲۳۹	سخنان فروغی در مهمانی وزارت خارجه

### بخش نهم

#### مباحث فرهنگی و سیاستهای مربوط به آن

۲۴۲	استقلال فرهنگی ملت‌ها
۲۴۵	تقلید و ابتکار
۲۵۱	ایران را چرا باید دوست داشت (از یادنامه مدی چاپ بمبئی)
۲۵۶	زبان و ادبیات فارسی
۲۶۳	آثار ملی

### بخش دهم

#### حقوق و انتخابات

۲۷۰	حقوق در ایران
۲۸۵	انتخابات (مجله آینده سال اول ۱۳۰۵)

### پیوست

#### دو سند تازه‌یاب

۲۸۸	پاسخ به دکتر محمد مصدق (از مجله گنجینه اسناد)
۲۹۵	وصیت به فرزندان خود (از مجله ایرانشناسی)
۳۰۱	فهرست اشخاص

## یادداشتی به عنوان پیشگفتار

با عقل و فهم و دانش داد سخن توان داد  
چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

حافظ

نوشتن این پیشگفتار، به دلایلی که خواهم گفت، هم برایم کاری سخت و دشوار بود و هم شوق‌انگیز و نوعی ادای دین اخلاقی. وقتی استاد ایرج افشار پیشنهاد فرمود که در تدوین سیاست‌نامه با ایشان همکاری کنم بی‌درنگ پذیرفتم. هر چند کار اصلی را ایشان انجام داده‌اند، فرصت تحقیق و کارآموزی در محضر صاحب‌نظری که از دیرباز می‌شناسم برایم موجب افتخار بود.

این «دیرباز» به دهه ۱۳۳۰ که محصل دبیرستان نمازی شیراز بودم بازمی‌گردد. در آن سالها، علاوه بر مطالب دیگری که پراکنده از ایشان می‌خواندم، نوعی خاطرات سفر یا سفرنامه که پس از بازگشت از مسافرتی علمی در مجله بامشاد می‌نوشتند، از لحاظ سبک و سیاق نوشتاری و آگاهی‌های فشرده‌ای که در اختیار خواننده می‌گذاشت، برایم بسیار جذاب بود. بامشاد مجله‌ای بود به قطع کوچک که مرحوم اسماعیل پور والی منتشر می‌کرد و در بین نشریات آن روزگار بسیار خواندنی بود. هم قطع مجله، هم صفحه‌آرایی آن، و هم انتخاب و تدوین مقالات آن کم‌وبیش صورتی نو داشت. متأسفانه، انتشار آن دوامی نیافت. چون در شماره آخر آن عکسی از نوجوانی «اعلیحضرت» چاپ شده بود با این شعر: نه هر که طرف کله کج نهاد و راست نشست / کلاه‌داری و آیین سروری داند!

آن عکس و این شعر در سال‌های پس از ۲۸ مرداد؟! در شیراز که همه حیرت‌کرده بودند. بامشاد طبعاً تعطیل شد (از مزایای رژیم‌های خودکامه!) شنیدیم که آقای پوروالی هم توقیف شده و به او بسیار آزار رسانده‌اند، تا بالاخره بر اثر وساطت دکتر منوچهر اقبال، که حامی او بود، از بلاجست. این «معترضه» را از نظر زوایای تاریخ عرض کردم. اما آن خاطرات سفر آقای افشار، و بخصوص «ملاحات» و سبک خاصی که داشت - قدرتی که هنوز هم در نوشته‌های خود دارند - سالها در یادم بود و حتی گاهی با ناکامی می‌کوشیدم از آن تقلید کنم!

باری، از آن سالها خواننده دائمی مقالات آقای افشار بوده‌ام و برخی از کتابهای پرشماری را که تصحیح و منتشر کرده‌اند خوانده‌ام. باید اعتراف کنم که از سرچشمه‌های اصلی علاقه‌مند شدن من به تاریخ، همین مقالات و کتابهای استاد افشار بوده است. علت اصلی دشواری نوشتن این پیشگفتار که عرض کردم، همین تنابندگی ایرج افشار در خدمت سالیان دراز به تاریخ ایران معاصر و انتشار مجلات فرهنگی و کتابهای متعدد و باارزش بود. برآستی، خود را در آن قد و قواره نمی‌دیدم که در جوار ایشان چیزی بنویسم. اما، وقتی دستور دادند، احساس شادی و حتی افتخار بر تردیدم غلبه کرد! بخصوص که در این دو سه دهه اخیر که انتشار بعضی آثار ایشان به من محول شد (نخست، در سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (علمی و فرهنگی کنونی) و سپس در نشر فرزاد و انتشارات کتاب روشن)، به رأی‌العین دیدم که کار با ایشان چقدر راحت است؛ در واقع، همه کارها را اعم از تدوین و نمونه‌خوانی و مراقبت بر آماده‌سازی متن خود ایشان انجام می‌دهند، و با چه دقت ستایش‌انگیزی. بنابراین، کار با ایشان نه تنها زحمتی ندارد بلکه رضایت‌بخش و آموزنده نیز هست.

اما ادای دین اخلاقی که گفتم، به نویسنده سیاست‌نامه یعنی محمد علی فروغی (ذکاءالملک) مربوط است، و از این بابت نیز ایرج افشار برگردن من حق دارد. توضیح آنکه، من هم در سالهای نوجوانی و جوانی، بر اثر تلقینات و تبلیغات سوء جماعتی «خاص»، نسبت به جمعی از رجال و دولتمردان سیاسی و فرهنگی ایران بدبین بودم، و آنها را عامل بیگانه و خائن به مملکت می‌پنداشتم. دو تن از برجسته‌ترین آن رجال، حسن تقی‌زاده و ذکاءالملک فروغی بودند؛ فعلاً از خدمتگزاران دیگری چون دکتر محمد مصدق و خلیل ملکی صحبت نمی‌کنم که هر آینه اگر در آن وادی به گمراهی باقی مانده بودم، آنها را نیز باید خائن به ایران می‌دانستم! البته ماجرای آذربایجان و نهضت ملی شدن نفت و رویدادهای بعد از آن، بی‌تردید، در روشن شدن چشم و گوش ما جوانان آن روزگار تأثیر، تأثیری قطعی، داشت، ولی گریه ما را نسبت به امثال مصدق و ملکی آگاه و وامدار کرد، در آن بجهت تبلیغات روزمره، برای زدودن بدبینی‌ها نسبت به امثال تقی‌زاده و فروغی کافی نبود. آنچه در سال‌های بعد باعث پاک شدن ذهن ما جوانان قدیم شد، تلاش محققانی چون ایرج افشار در عرضه کردن آثار این گونه رجال و بیان خصوصیات و ویژگیها و خدمات علمی و فرهنگی آنها بود.

در اینجا به تفکر سیاسی و جهان‌بینی این رجال کاری ندارم. در این قسمت، جای اختلاف نظر باقی است. توجه من به وجوه فرهنگی - اجتماعی و خدمات آنها در این زمینه‌ها معطوف است.

دو سه سال پیش، در مجله‌ای خواندنی که نام نقد نو را یدک می‌کشید، در نقد کتابی از دکتر همایون کاتوزیان که ظاهراً متذکر خدمات ذکاءالملک فروغی شده بود، دیدم که نویسنده ایراد گرفته است که چرا دکتر کاتوزیان از شخصی که خیانت‌هایش و نوکر بیگانگان بودنش اظهر من الشمس است تعریف کرده است. نوشته بود که فروغی در شهریور ۲۰ با هموارکردن راه برای ادامه سلسله پهلوی خیانت کرده و در مسیر خدمت به دولت استعماری انگلستان گام برداشته است (نقل به مضمون).<sup>۱</sup>

براستی حیرت کردم. اول از همه از این که گویا این سی چهل سال اخیر بر ما و بر جهان نگذشته است. عبارتها و اصطلاحات و طرز استدلال چنان بود که گویا هنوز در سی چهل سال قبل هستیم، و این همه تجربه‌های سهمگین را ما و دنیا سپری نکرده‌ایم.

دوم، حیرت کردم که آن منتقد عزیز چگونه به خود اجازه می‌دهد که بی‌محابا دیگران را لکه‌دار کند. می‌پذیرم، ایشان با مرحوم فروغی از لحاظ سیاسی اختلاف نظر دارد. درست است، فروغی به آن «اردوگاه» حسن نظر نداشت و اساساً طرفدار نظام‌های غربی بود. اما چرا باید، همچنان به شیوه قدیم و علی‌رغم تجربه‌های سهمگین دنیایی، مخالفان سیاسی خود را الزاماً نوکر بیگانه و جاسوس و خائن بپنداریم؟

اکنون روشن شده است که آن دولت استعماری مایل به تداوم سلسله پهلوی نبود، و حتی فروغی از جمله کسانی بود که به او پیشنهاد ریاست جمهوری شد. قبول، به گمان من هم اگر در آن ایام عملی می‌بود و در ایران نظام جمهوری برقرار شده بود، شاید تاریخ ما به مسیر دیگری می‌رفت و شاید شاهد پیشرفتی دمکراتیک و بری از خودکامگی می‌شد. اما اگر فروغی به دلایل و جهات روشن و به‌خاطر تأمین ثبات مملکت در حین اشغال نظامی به این راه نرفت، حداکثر می‌توان به داوری و تصمیم او ایراد گرفت، نه آنکه او را خائن و عامل بیگانه‌برشمرد؛ هزار نکته‌باریک‌تر از مو اینجاست. «دلایل و جهات روشن» فوق را می‌توان خلاصه کرد: خود که مریض احوال بود و می‌دانست که از عمرش چندان باقی نیست (همچنان که یک سال و چند ماهی بعد درگذشت)؛ آن «نامزد» از خاندان قاجار که به سبب اقامت طولانی در فرنگ از همه حیث فرنگی شده بود و حتی زبان فارسی نمی‌دانست؛ مملکت در اشغال قوای دولت‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری بود و هر یک از آنها به جدّ درصدد تدارک و تقویت پایگاه‌های داخلی خود برای اعمال نفوذ در آینده بود؛ صدای

---

۱. متأسفم که در نقل و انتقالات دفتر و منزل آن شماره نقد نو را نیافتم و چون انتشار آن متأسفانه متوقف شده است به مدیران آن دسترسی نداشتم.

تجزیه‌طلبان دوباره از گوشه و کنار بلند شده بود (که چند سال بعد به فجایع آذربایجان و کردستان کشید)؛ «نامزد»‌های دیگر هیچ کدام در قد و قواره رهبری کشوری آشوب‌زده و از هم‌پاشیده نبودند که قوای بیگانه صاحب اختیار اصلی آن محسوب می‌شدند، و برای دولت مرکزی اقتداری نمانده بود. در آن شرایط، هر چند ما موافق نباشیم، چه گناهی بر فروغی که از ریاست جمهوری گذشت و تشخیص داد که در آن بلوا باید سلطنت را حفظ کند که ظاهراً «نمادی» بود که می‌توانست تا حدودی شیرازه از هم‌گسیخته مملکت را از تجزیه و نابودی نجات دهد. اندیشه و ارزش‌های کنونی خود را ملاک نگیریم. وضعیت آن دوران را پس از یک دیکتاتوری شانزده هفده ساله که بناگهان فرو پاشیده بود در نظر آوریم. با تداوم آن «نماد» احتمالاً خسران‌ها کمتر می‌شد و، به علاوه، فروغی و امثال او احتمالاً فکر می‌کردند که با آن «نماد» به شدت تضعیف شده بسا که راه دمکراسی و استقرار دولت کم و بیش دمکراتیک - و نه شاه «غیرمستول» اما همه کاره - در مملکت فراهم شود!<sup>۱</sup> در پایان تحلیل، به این موضوع باز خواهم گشت.

بگذریم، می‌خواهم عرض کنم که غلط بودن راه و تشخیص سیاسی فروغی موجبی نیست که او را نوکر بیگانه بدانیم. نیت من در اینجا بحث سیاسی نیست. اما باید تاکید کنم که پیشرفت دمکراتیک جامعه موقوف به بقای اختلاف نظر و اندیشه است. اگر مخالف خود را پاس نداریم، بی‌گمان بقای خود را به مخاطره خواهیم انداخت. اگر به تبادل آزادانه فکر اجازه ندهیم، بی‌گمان به مسیری متحجرانه خواهیم افتاد که نمونه‌های آن را در جوامع مختلف شاهد بوده‌ایم.

۱. برخلاف «جوانان قدیم»، گویا جوانان صاحب قلم جدید، خوشبختانه، واقع‌بین‌ترند و کمتر در قید و بند تقیدات ایدئولوژیکی گرفتارند. از جمله، به این چند سطر از نویسنده‌ای که احتمالاً به خاطر «ملاحظات» مختلف با نام مستعار نوشته است، توجه فرمایید.

«فروغی... به دست خویش متن استعفای رضاشاه را نوشت... و به رغم این که می‌توانست نخستین رئیس‌جمهور ایران شود، پیشنهاد متفقین در خصوص انقراض سلطنت و تأسیس جمهوری را رد کرد... وی به دلایل مختلف به ابقای نظام سلطنت کمک کرد... مهم‌ترین دلیل فروغی در مخالفت با برچیده شدن بساط سلطنت، حفظ تمامیت اراضی ایران بود. چه وی شکل‌گیری جمهوری را زمینه‌ساز هرج و مرج سیاسی [و] فروپاشی جامعه ایران می‌دانست. فارغ از صحت و سقم ملاحظات سیاسی فروغی، مخالفت وی با جمهوریت، نشانه غلبه میهن‌دوستی وی بر قادت‌طلبی‌اش بود... در تاریخ معاصر ایران... بدون تردید محمدعلی فروغی را باید سیاستمداری نادر و سربلند قلمداد کرد.»

نقل از مقاله «سیاستمداران خانه‌نشین»، به قلم هومان دوراندیش، ضمیمه روزنامه اعتماد، ۲۹ دی

در اینجا باید به نکته‌ای دیگر نیز اشاره کرد. مطلق‌بینی آفت جوامع بوده است و هست، و همه چیز را سیاسی دیدن - به تعبیر امروز، سیاست‌زدگی - آفت مطلق است. هر پدیده‌ای طیف‌های گوناگون دارد، و بسا که «سیاست» در آن طیف‌ها جایگاه برتر را نداشته باشد. به موضوع خود، یعنی ذکاءالملک فروغی، بازگردیم. از زاویه تاریخی که بنگریم، تصادفاً، سیاست وجه غالب او نیست. خدمات او در زمینه‌های دیگر است که نمود و ارزشی استثنایی دارد. به پیشگامی او در شناساندن اندیشه‌های مدرن به جامعه ایران بنگرید: فلسفه، اقتصاد، تاریخ، علم سیاست، علم حقوق، تصحیح انتقادی متون کلاسیک فارسی، کمک اساسی به برپایی نهادهایی چون دانشگاه و فرهنگستان و موزه مردم‌شناسی و... و... .

سیر حکمت در اروپا هنوز هم از مراجع فلسفی در ایران است. اما شاید ندانید که نخستین کتاب در حوزه علم اقتصاد را نیز او نوشت؛ پیش از یکصد سال قبل.

چند سال پیش که می‌خواستیم ثروت ملل<sup>۱</sup> را در نشر فرزانه تجدید چاپ کنیم، از دوست گرانمایه و اقتصاددان صاحب‌نظر، مرحوم دکتر حسین عظیمی، خواهش کردم که مقدمه‌ای بر آن کتاب بنویسد. دکتر عظیمی، چنانکه می‌دانیم، معمولاً نگاه انتقادی داشت و مبتذلات زمانه را تاب نمی‌آورد. در عین حال، در مقام یک دانشمند صاحب‌نظر، خوب می‌دید و با انصاف می‌دید. خدمتگزاران عرصه علم و فرهنگ را قدر می‌نهاد و برای زحمات (غالباً نامأجور) آنان ارج قائل بود. در کتابی، از این‌گونه خدمتگزاران چنین یاد می‌کند: «ذخایر بی پایان مهربانی و محبت این مردان... بود که... کتاب را برای ما دوست‌داشتنی، علم را برای ما وسیله حل مشکلات، و محبت و گذشت و دوست داشتن را برای ما سازنده محیط اجتماعی ساخت. یادشان به خیر.<sup>۲</sup>» و در مقدمه ثروت ملل چنین نوشت:

این کتاب که به نظر می‌رسد اولین کتاب علم اقتصاد (به زبان فارسی) باشد... در ۹۴ سال پیش توسط محقق و دانشمند ارزنده جناب آقای محمد علی فروغی به رشته تحریر کشیده شده و انتشار یافته است. ما در طی این ۹۴ سال چه کرده‌ایم که هنوز نتوانسته‌ایم این علم را به جامعه بشناسانیم و آن را در جایگاه والای خویش قرار دهیم؟

غرضم این است که وقتی اندیشه‌مند صاحب‌نظر و با انصافی مثل دکتر عظیمی این چنین از

---

۱. محمدعلی فروغی (ذکاءالملک). اصول علم ثروت ملل (اولین کتاب علم اقتصاد در ایران)، با مقدمه دکتر حسین عظیمی، مجموعه مطالعات اجتماعی، نشر فرزانه، ۱۳۷۷.

۲. حسین عظیمی، مدارهای توسعه نیافتگی در ایران، ص ۱۱.

امثال ذکاء‌المک فروغی ستایش و قدردانی می‌کند، چگونه است که نویسنده صاحب نظر دیگری، آن چنان او را می‌کوبد و خائن و نوکر اجانب به تصویر می‌کشد؟ آیا این تفاوت به میزان انصاف و گشاده‌نظری - و درگیر بودن یا نبودن به قید و بندهای ایدئولوژیکی و سیاسی - مربوط نیست؟

تازه، خدمات فروغی فقط به فلسفه و اقتصاد محدود نیست. شاهنامه و کلیات سعدی و رباعیات خیام به تصحیح او، علاوه بر فضل تقدم، به تصدیق اکثر ادیبان صاحب‌نظر، هنوز هم در نوع خود از بهترین و آموزنده‌ترین متون هستند.<sup>۱</sup> اهمی‌امی که در جوار پدرش، مرحوم میرزا محمدحسین فروغی، برای تأسیس مدرسه علوم سیاسی آن روزهای دور (دانشکده حقوق و علوم سیاسی امروز دانشگاه تهران) کرد، کافی نیست که نامش را در شمار خدمتگزاران دانش و آموزش عالی در ایران ثبت کند؟ اساساً خود دانشگاه تهران، مگر بجز حاصل زحمات او و نیز مرحومان علی اصغر حکمت و دکتر علی اکبر سیاسی و همتایان آنهاست؟ البته، در واژگان آن نحله خاص، دو نفر اخیر را نیز باید در زمره خائنان و سرسپردگان به خارجی‌ها برشمرد! ملاحظه می‌کنید که کم و بیش هیچ یک از رجال صد ساله گذشته، کسانی که در آن روزگاران دشوار به رغم سیاست‌های بیگانه برای حفظ تمامیت و استقلال ایران تلاش می‌کردند، از حلقه «خائنان» بیرون نمی‌ماند. نمی‌دانم آیا در کشورهای دیگر نیز نسبت به رجال سیاسی و فرهنگی به همین ترتیب داوری می‌شود؟ گمان نمی‌کنم، چون می‌بینیم که هنوز که هنوز است، عموم جامعه فرانسوی و انگلستان و آلمان، اعم از چپ و راست و میانه، در مورد رجالی چون ناپلئون و دوگل و چرچیل و آنداوتر و دکتر شاخت و امثال آنها با احترام و تکریم سخن می‌گویند. نه این که اگر متهمان به خشخاش بگذارند، این افراد کاملاً روسفید و بی‌عیب و نقص ظاهر خواهند شد؛ نه، بی‌تردید، در زیر «ذره‌بین»، هر یک از اینها کمبودهای بارز داشته‌اند، چه در زندگی خصوصی و چه در حیات اجتماعی؛ همچنانکه رجال ما هم از این قاعده مستثنا نیستند، شاید هم با شدتی بیشتر.

اما سخن بر سر تفکیک موضوعات است. می‌گویند یکی از پایه‌های آغازین مدرنیسم، دور شدن افراد و جوامع از مطلق‌گرایی و توجه به نسبی بودن امور بود؛ همچنانکه بزرگان ما نیز از گذشته گفته‌اند که هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. در این معنا باید گفت که اختلاف نظری که فرضاً از لحاظ روش و منش سیاسی با رجال گذشته داریم، حتی اگر کاری از آنها قطعاً به صواب نزدیک نبوده است، این موضوع نباید بر خدماتی که فرضاً انجام داده‌اند سایه اندازد. بردباری و انصاف در داوری شرط پیشرفت فرهنگی و اجتماعی است. با چنین بردباری و

۱. به برخی مقالات در این باره اشاره خواهم کرد.

انصافی است که به سنجش درست و عادلانه اعمال و افکار و گفتار گذشتگان و دیگران موفق خواهیم شد. مطلق‌اندیشی بی‌گمان ما را به گمراهی می‌کشد و از راه صواب دور خواهد کرد. قصد من، همان‌طور که عرض کردم، واقعاً دفاع مطلق از فروغی و امثال او نیست. در روزگار آنان نبوده‌ام و شرایط و امکانات و محدودیت‌های آنها را نمی‌دانم و به همین دلیل اجازه داوری قطعی و جزمی به خود نمی‌دهم. اما آنچه از نوشته‌های تاریخی و متون مختلف برمی‌آید، لزوم توجه به شرایط و امکانات است؛ دور شدن از ایده‌آلیسم و آرمان‌طلبی‌های غیرعملی، و نزدیک شدن به واقعیات. برآستی که هر چه روزگار بر من می‌گذرد، معنای این شعر حکمیانه را، که فروغی را خانه‌نشین کرد، بیشتر حس می‌کنم: در کف شیر نر خونخوارهای (یعنی شرایط حاکم و ناگزیر)، غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

نیت من در اینجا، هر چند نوعی ادای دین اخلاقی است، تکرار می‌کنم که به هیچ وجه دفاع مطلق از فروغی و امثال او نیست. اصلاً صلاحیت این کار را ندارم. فقط تأکید بر اهمیت واقع‌بینی و نسبی‌اندیشی در داوری است. آیا اگر ما به جای آنها بودیم بهتر عمل می‌کردیم؟ مطمئن نیستم. همچنانکه، در سایر زمینه‌های زندگی خود بهتر از آنها عمل نکرده‌ایم! بگذریم. از خدمات فروغی در سیاست خارجی نیز می‌توان سخن گفت. دولتمردی معتبر که به ریاست جامعه ملل انتخاب می‌شود (سخنرانی بس حکمیانه و آموزنده او را در این مقام، در کتاب حاضر خواهید خواند). نقش کردن این شعر سعدی بزرگ بر تارک ساختمان جامعه ملل آن روز (و دفتر اروپایی سازمان ملل متحد امروز) یادگار اوست؛ بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش زیک گوهرند / چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار. چه شعری! اهم کلام و هدف طرفداران حقوق بشر و برابری انسانها را علی‌رغم رنگ پوست و اعتقادات و جنسیت و غیره در بر دارد. سخنی که چون جاودانه بوده جاودانه هم باقی مانده است و خواهد ماند!

باز هم بگذریم، بهتر است به کتاب حاضر پردازیم و مختصری هم در باب نکات مندرج در سیاست‌نامه و ویژگی‌های نویسنده مقالات آن سخن بگوییم.

مرحوم محمد علی فروغی (ذکاءالملک) دولتمرد و دانشمندی بود چندین وجهی. انصاف نیست که او را مثلاً فقط به صفت نویسنده یا رجل سیاسی یا عنوان‌های مشابه دیگر توصیف کنیم. در اینجا سعی می‌کنم، بر اساس ترتیب مقالات کتاب حاضر، این چند وجهی بودن او را نشان دهم، و جالب نظر این است که در همه این وجوه از سر آمدان عصر خود بود، و همه بیانات و نوشته‌های او تا روزگار ما هم هنوز آموزنده و روشنی‌بخش است.



## ۱. حقوق‌دان

بخش اول کتاب حاضر با این کلام عمیق آغاز می‌شود: «علم حقوق که در معنی دانش سیاست مُدُن باشد الزم و اهم علوم و فنون است زیرا که بدون دانستن این فن احدی بدرستی از عهده رتق و فتق امور مملکت برنیايد.» و چند سطر بعد چنین ادامه می‌دهد: «پس علم حقوق و فن سیاست مُدُن کار دنیا و آخرت هر دو را اصلاح می‌کند و خلاق را به سر منزل سعادت ابدی و مأمِن سلامت و راحت سرمدی می‌رساند و از تنگنای شقاوت و رنج و تزلزل و ناامنی می‌رهاند.»

گذشته از فخامت و پختگی نثر، ببینید که نزدیک به یک قرن و نیم پیش، یعنی حوالی سالهای ۱۳۲۵ قمری، که هنوز زمزمه مشروطیت خیلی بلند نبود، چگونه اهمیت علم یا فن حقوق را در چند عبارت منتقل می‌کند: دانش سیاست و اداره جامعه و مملکت، هدایت مردم به سر منزل سعادت، و رهاندن آنان از تنگنای شقاوت و رنج و تزلزل و ناایمنی.

اگر بر زمان نوشتن سطور فوق تاکید می‌کنم، غرضم اشاره به پیشگامی او در علم حقوق در ایران است (وجهی از ویژگیهای فروغی که شاید کمتر به آن توجه شده باشد). در واقع، درخشش سیر حکمت در اروپا و تصحیح انتقادی شاهنامه و کلیات سعدی چنان بود که وجوه دیگر شخصیت علمی و فرهنگی او را کمابیش تحت الشعاع قرار داد و از نظرها پوشیده داشت.

گمان نمی‌کنم بیش از یک قرن قبل اساساً معنا و مفهوم علم حقوق - حال بگذریم از اهمیت آن - برای چندان کسی در ایران شناخته بود. بی‌جهت نبوده که فروغی ناچار به وضع برخی برابر نهاده‌ها می‌شود (همان کاری که در فلسفه و سیر حکمت در اروپا و اقتصاد و ثروت ملل می‌کند)، برابر نهاده‌هایی که بعضی از آنها امروز برای ما ناآشنا و غریب می‌نماید اما آن روز بناچار افاده معنا می‌کرده است: مجلس تأسیس اساس (برای مجلس موسسان)، اساس دولت (قانون اساسی)، قانون عادی (حقوق عرفی و غیرمدون)، قانون مکتوب (حقوق مدون)، اتاق عالی (سنا)، اتاق سافل (مجلس شورای ملی)، عمومیت آراء (حق رأی عمومی)، حقوق اداره‌ای یا قانون اداره‌ای (حقوق اداری / مدیریت امور عمومی)، قوانین متعارفی (قوانین عادی)، ترتیب پارلمانی (نظام پارلمانی)، هیئت ژوری و مصدقین (هیئت منصفه و اعضای هیئت منصفه).

و جالب توجه آنکه خود به تازگی موضوع آگاهی دارد: «و چون این اولین کتابی است که در این موضوع نوشته می‌شود البته در ترتیب نگارش و بیان مسائل و ترجمه اصطلاحات و غیره نواقصی خواهد ماند و مثل سایر کارها در بدو امر کمال و تکمیل آن متصور نمی‌باشد.» (اخطار، ص ۸ در کتاب حاضر؛ در همه جا تاکیدها از ماست).

در عین حال، از آن اصطلاحاتی که وضع یا تثبیت کرده، بسیار بیشتر از «نواقصی که خواهد ماند»، تا به امروز باقی و مرسوم است<sup>۱</sup>: شعب حقوق، حقوق اساسی، حقوق بین‌الملل خصوصی و عمومی، هیئت نظار انتخابات، ناظرین انتخابات، اکثریت نسبی، اختیار وضع قانون، اختیار اجرای قانون، هیئت (قوه) مقننه، هیئت مجریه، مسئولیت فردی و جمعی وزراء، روزنامه رسمی، شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب شونده‌گان.

و توجه کنید که در عهد سلطنت استبدادی و «ظل‌اللهی» چگونه افاده معنی می‌کند: «... حتی در بعضی ممالک سلاطین مدعی بودند که من جانب الله هستم... اما حالا متجاوز از صد سال است که حکما و دانشمندان بلکه اکثر عوام از این رأی برگشته و معتقد شده‌اند که هیچ وقت یک نفر یا یک جماعت حق ندارد صاحب اختیار یک قوم و یک ملت بشود و صاحب اختیار باید خود ملت باشد... بنابراین امروز کلیه اختیارات را ناشی از ملت می‌دانند هیچ کس را صاحب قدرت نمی‌شناسند مگر به این عنوان که قدرت از جانب ملت به او مفوض باشد (سلطنت ملی، صص ۱۲-۱۳).

و نیز: «پنهان بودن انتخاب... بهتر از آشکار بودن آراء است»، یا: «باید دانست که نماینده بعد از آن که منتخب شد نماینده تمام ملت است نه نماینده جماعتی که او را انتخاب کرده‌اند.» (ص ۲۰). همچنین: «از آنجا که پارلمان نظارت بر امور دولت دارد ذی‌حق بلکه مکلف است در امور تفتیش و تحقیق کند تا اگر... سوء رفتار و خلافی کشف شود اصلاح یابد... لکن باید ملتفت بود که تفتیشات پارلمان نباید منجر به مداخله و تعدی به امور اجراییه شود» (ص ۲۸)، یا «... شاه دخل و تصرف در امور ندارد... مسئولیت اعمال شاه آنچه راجع به امور مملکتی باشد برعهده وزراء است به این معنی که هیچ حکمی از شاه مجری نمی‌شود مگر این که تصدیق و امضاء یکی از وزراء را داشته باشد و در این صورت اگر حکم بی‌قاعده باشد وزیری که آن را امضاء کرده مورد مؤاخذه است (ص ۴۰). در دولت جمهوری هم اگر ترتیب پارلمانی در کار باشد... جمع احکام رئیس جمهور باید به امضاء یکی از وزراء برسد و ایشان مسئول باشند (همان جا).

همان‌طور که گفته شد، این مطالب را زمانی تحریر کرده و رسمیت داده که سلطان «ظل‌الله» بر جان و مال و ناموس کلیه شهروندان اعم از عالی و دانی حاکم بوده است. اما ظرافتی که در

---

۱. اطلاع دقیقی ندارم و احصا هم نکرده‌ام که چه تعداد از این برابر نهاده‌ها را مرحوم فروغی وضع کرده و چه تعدادی از آنها احیاناً موجود بوده و فروغی آنها را با آوردن در کتاب حقوقی و دقیق خود تثبیت کرده است. هر دو کار، به هر حال، ارزشمند بوده است.

بیان مطالب بکار می‌برد قابل توجه است: معمولاً یک مطلب تند و تیز را یکباره مطرح نمی‌کند، بلکه ابتدا طرح موضوع کرده، چند سطر یا چند صفحه بعد به ترتیبی به آن باز می‌گردد، و نهایتاً حرف آخر را چندین صفحه بعد می‌زند. به این ترتیب، درشتی آن را می‌گیرد یا کم می‌کند. دیگر آنکه، مطالب رادیکال را غالباً از زبان دیگران منتقل می‌کند؛ بهتر آن باشد که سرِ دلبران / گفته آید در حدیث دیگران! همچنین، این گونه مطالب را در قالبی «علمی» مطرح می‌کند که مستقیماً به تریج قبا‌ی کسی برنخورد.

این شیوه طرح مطالب تند را در آثار بسیاری از رجال دیگر هم دیده‌ایم. در آن روزگار، و در روزگاران متأخر نیز، مطلب را ملایم ملایم به صورتی محتاطانه و خاص بیان می‌کردند؛ گویی به در می‌گفتند که دیوار بشنود! برجسته‌ترین نمونه‌های اخیر را در مقالات و رسالات مرحوم مهندس بازرگان می‌توان دید.

مرحوم فروغی، چنانکه در کتاب حاضر خواهید دید، بنا به حکم زمانه و «شرط عقل»، در نگارش به این شیوه استاد بود. در دورانی که شاه و درباریان و برخی از روحانیون همه‌کاره و صاحب مکت و اقتدار بی‌نهایت بودند، فروغی پاره پاره ادای مقصود می‌کرد. وقتی خواندن مقاله یا رساله او تمام می‌شد، منظور او آشکارا درک می‌گردید اما چنان نبود که مستقیماً مورد غضب صاحبان مکت و اقتدار - و عواقب نامطلوب آن - واقع شود. این ترتیب را کم و بیش در ملت‌های دیگر گرفتار استبداد نیز شاهد بوده‌ایم. مثلاً، شنیده و خوانده‌ایم که صاحب‌نظران و ادیبان و اجتماع‌یون چین، در همین ایام اخیر که سلطه حزب کمونیست و زمامداران آن کشور نامحدود و فراگیر بود، غالباً با استناد به وقایع و قضایا و شخصیت‌های تاریخی چین، آنچه را می‌خواستند به نحو غیر مستقیم القا می‌کردند. بالاخره نظام‌های استبدادی - و مجازات‌های بی‌رحمانه آنها - واقعیت تاریخی داشته؛ پس لاجرم، احتیاط، شرط عقل می‌نموده است! مرحوم فروغی، خود، به این نکته آگاهی کامل داشت، و گرنه نقل نمی‌کرد که: درکف شیر نر خونخوارهای / غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟! بی‌تی که گفتیم باعث عزل و خانه‌نشینی او شد. گمان می‌کنم حتی تلکر غیرمستقیم هم در متن کتابی درباره دولت و قانون اساسی، در روزگاری که خزانه‌ای برای دولت وجود نداشت و هر چه بود در اختیار سلطان قرار داشت، کاری خطیر و خطرناک محسوب می‌شد: «برای مخارج شخصی رئیس دولت [پادشاه یا رئیس جمهور] میزانی تعیین می‌کنند و از خزانه دولت می‌رسانند و رئیس زائد بر آن مبلغ حق تصرف در مالیه دولت ندارد» (ص ۴۱).

یادآوری مسئولیت‌های وزیران و موارد جرم و خطای آنان نیز جالب نظر است: «در بعضی ممالک موارد مسئولیت وزراء را در قانون اساسی معین کرده‌اند...: خیانت، رشوه، اجحاف،

شدت عمل، حیف و میل در مال دولت، عدم رعایت قوانین و اساس دولت، مسامحه در اجرای قوانین و حفظ امنیت، اقدامات بر ضد آزادی و جان و مال مردم...» (ص ۴۵).

مطالب قابل ذکر فراوان است: ضرورت استقلال قضات (ص ۴۷)، تشکیل دادگاه منحصراً به موجب قانون، ممنوع بودن توقیف افراد مگر به حکم دادگاه، لزوم علنی بودن دادگاه‌ها مگر در موارد استثنایی و مجانی بودن آنها، و حق شکایت به دادگاههای بالاتر (۴۹).

بدیهی است که این مقولات، جملگی، در آن روزگار، تازه و احتمالاً برای زمامداران «شوکان» بوده است. اما «شوکان» تر، آنچه است که در باب دوم تحت عنوان حقوق ملت مطرح می‌کند و در آنجا، به صراحت، آزادی و مساوات در برابر قانون را از ارکان حقوق ملت برمی‌شمارد. می‌گوید: «آزادی عبارت از این است که شخص اختیار داشته باشد هرکاری را که میل دارد بکند به شرط آن که ضرری به دیگران وارد نیورد. پس نباید آزادی را با خودسری اشتباه کرد» (ص ۵۱). و مصادیق آزادی را چنین فهرست می‌کند: اختیار نفس، اختیار مال، اختیار منزل [مسکن]، اختیار کار و پیشه، اختیار عقاید [آزادی بیان]، اختیار طبع و اظهار افکار، اختیار اجتماع و تشکیل انجمن، اختیار تعلیم و تعلم، و اختیار عرض [شکایت] (ص ص ۵۲ - ۵۹).

و سپس می‌پردازد به مساوات: «غرض از مساوات یکسان بودن حقوق عموم ناس است یا به عبارت آخری عبارت است از این که قانون درباره همه کس یکسان باشد و برای هیچ کس استثناء و مزیت قرار داده نشود.» و مصادیق برابری: مساوات در مقابل قانون، مساوات در مقابل محاکم عدلیه، مساوات در مالیات (ص ص ۶۰ - ۶۱).

مطالب فوق را مرحوم فروغی در «ربیع الاول سنه ۱۳۲۶ هجری»، یعنی بالغ بر یک قرن قبل نوشته است. آیا بی‌اختیار به یاد بیان مرحوم دکتر عظیمی در مقدمه بر ثروت ملل نمی‌افتید و نمی‌طلبید که کلام او را نسبت به علم حقوق نیز تسری دهیم؟ مادر طی این [صد و چند سال] چه کرده‌ایم که هنوز نتوانسته‌ایم مفهوم واقعی علم [حقوق] را به جامعه بشناسانیم و آن را در جایگاه والای خویش قرار دهیم؟

آنچه خواندید مختصری بود از تفصیلی که بحق باید در باب فروغی به عنوان یک حقوقدان و پیشگام شناساندن علم حقوق در ایران داد. حال می‌رسیم به وجهی دیگر از ویژگیهای او.

## ۲. دولتمردی جهانی و جهانی‌اندیش

از خصوصیات بارز فروغی که از نامه‌ها و گزارش‌های او هویدا است، تسلط او بر اوضاع جهانی

در آن روزگار است. او که سال‌هایی از عمر خود را در مأموریت‌های خارج از کشور گذرانده و به هنگام برگزاری کنفرانس صلح پاریس، که ایران را راه ندادند، سفیر در ترکیه و نماینده در جامعه ملل بود، و بخصوص بعد از جنگ جهانی اول در فعالیت‌های مربوط به تشکیل جامعه ملل درگیر بود و دوره‌ای هم ریاست آن جامعه را برعهده داشت، ذهنی جهانی یعنی فراتر از مرزهای ملی دارد. به امور سیاسی و اقتصادی اجتماعی مختلف، در آن واحد، از زوایای ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی می‌نگرد، و سفارش‌ها و توصیه‌های او نیز معمولاً از دیدگاهی «انترناسیونالیستی» آکنده است.

چنین دیدگاهی را در آثار رجال آن روزگار کمتر دیده‌ایم. اگرچه، آن‌طور که خود او می‌نویسد و خواهید خواند، توصیه‌های هشیارانه او معمولاً گوش شنوایی در پایتخت غافل و خواب‌آلوده آن ایام نمی‌یابد، این موضوع نافی ارزش‌های استثنایی نامه‌ها و گزارش‌های او نیست.

اجازه دهید با یکی از نامه‌های او شروع کنیم. این نامه را که در صفحات ۶۵ - ۷۶ کتاب حاضر خواهید خواند، بعد از پایان جنگ بزرگ، یعنی جنگ جهانی اول، توسط مرحوم ابراهیم حکیمی خطاب به دوستان خویش در تهران نوشته است<sup>۱</sup>، و ملاحظه می‌کنید که شاید هنوز هم از بهترین اسنادی است که اوضاع بین‌المللی و قدرت‌های اروپایی و امریکایی را بعد از آن نبرد عالمگیر و خانمانسوز توصیف می‌کند. وضعیت درهم و نابسامان دولت ایران را در مقدمات نامه می‌خوانید. در اینجا منظورم جلب توجه به آنچه است که درباب شرایط و اوضاع جهانی نوشته است. انصاف دهید که در آن ایامی که از ارتباطات سریع و رسانه‌های بین‌المللی و رادیو و تلویزیون و ماهواره خبری نبود، آیا دیپلماتی بهتر از این می‌توانست مقامات ایران را که در خواب خرگوشی فرو رفته بودند، به این خوبی و اختصار در جریان اوضاع قرار دهد؟

«کنفرانس صلح از بدو انعقاد آن عناوین قشنگ حق و عدالت و مساوات و انصاف را کنار گذاشته، دُول کوچک را عقب زده، دُول معظمه انگلستان و فرانسه و امریکا کارها را به دست خود گرفته، هر طور خواستند موافق مصلحت و هوسناکی خود ترتیباتی دادند... فرانسوی‌ها تمام حواسشان مصروف این است که کاری بکنند که چند سال دیگر آلمان نتواند از آنها انتقام بکشد... مستر ویلسون دست و پا می‌کند که اصول چهارده‌گانه خود را حفظ کند آن هم میسر نمی‌شود، به واسطه این که دُول اروپا طماعند و بسیاری از امریکایی‌ها هم به واسطه ضدیت شخصی با رئیس‌جمهور یا اغراض دیگر یا جهل و غیره با او مخالفت می‌کنند.<sup>۲</sup>

۱. از این نوشته کسی خبر نداشت، تا وقتی که عبدالله انتظام آن را به دست آورد و در اختیار مجله راهنمای کتاب گذاشت و در آن مجله چاپ شد. - ا.ا.

۲. جریانی که چندی بعد عیناً اتفاق افتاد و با عدم حضور امریکا در جامعه ملل عملاً اصول چهارده‌گانه به کناری نهاده شد.

انگلیسی‌ها هم موقع را مغتنم شمرده چون در اروپا غرض ندارند در آسیا و افریقا تمام مقاصد خود را بدون سر و صدا حاصل می‌کنند. تقریباً تمام کلنی‌های آلمان را در افریقا ضبط کردند. در آسیا هم فقط دولت روس مدعی بود که فعلاً از میان رفته و میدان خالی شده... افغانستان را که سابقاً در زیر دست خودشان بود... در صدد هستند که به درستی آن را در چنگ بگیرند... در ترکستان یقیناً مشغول کار هستند... بین‌النهرین را که متصرف شده‌اند... معنی استقلال عربستان با امیرحسین و امیرفیصل که جیره‌خوار انگلیس هستند معلوم است چیست... فلسطین که متصل به مصر است و کسی منکر نمی‌تواند بشود که باید زیر دست انگلیس باشد... ارمنستان قدری کارش مشکل است به واسطه این که خودشان سرپرستی دولت معظمی را طالبند و برای حصول سرپرستی امریکا کار می‌کنند...

اما اوضاع داخله ممالک اروپا هم خوب نیست. ملت‌ها از دولت‌ها راضی نیستند... الان چند روز است که بسیاری از عملجات [کارگران] گرو [اعتصاب] کرده‌اند... اگر ترس آلمان... نبود شاید تا حال انقلاب یا لااقل تغییر کلی واقع شده بود. غرض این است که هر ترتیبی هم در کارها داده شود معلوم نیست ثابت و برقرار باشد. [چند سالی نگذشت که درستی این نظر به اثبات رسید].

اروپایی‌ها از بسط و سرایت بلشویزم در ممالک خود فوق‌العاده واهمه دارند. ماده‌ها هم مستعد است و مادام که روسیه سامان‌نگیرد تکلیف اروپای شرقی بلکه آسیا هم معلوم نمی‌شود. [که سامان‌گرفت و تکلیف اروپای شرقی و قفقاز و آسیای میانه در اولین فرصت معلوم شد!] بخش‌های دیگر این نامه - یا در واقع، یک رساله تمام عیار سیاسی - را خود بخوانید و ببینید که درباره مطامع انگلیس نسبت به ایران چه نوشته و چگونه بر نبود «افکار عامه» در ایران افسوس می‌خورد: «ایران ملت ندارد. افکار عامه ندارد. اگر افکار عامه می‌داشت به این روز نمی‌افتاد... اصلاح حال ایران و وجود آن معلق به افکار عامه است.» [یعنی استقرار دموکراسی].

موضوع افکار عامه را که وجود آن «بسته به این است که جماعتی ولو قلیل باشند، از روی بی‌غرضی در خیر مملکت کار بکنند و متفق باشند»، در نامه خصوصی به وقار السلطنه نیز پی می‌گیرد (۱۷ دسامبر ۱۹۱۹، صص ۷۷ - ۸۲).

«... از حال و آینده باید گفت و از گذشته باید عبرت گرفت... به عقیده بنده ما هیچ کار نباید بکنیم جز این که خودمان را درست کنیم. عجالتاً مادرکار نیستیم... یعنی عدم صرف هستیم که بدتر از وجود ناقص است... ملت ایران اگر وجود داشت، اگر در ایران افکار عامه مؤثر بود آیا

دولت ایران جرأت می‌کرد این قرارداد اخیر را با انگلیس ببندد؟ آیا دولت انگلیس جرأت می‌کرد چنین ترتیبی را به دولت ایران تحمیل کند؟...

کار دنیا شوخی نیست، جدّیت می‌خواهد، عقل می‌خواهد، دلسوزی برای مملکت می‌خواهد... تا وقتی که جماعتی بالنسبه مهم با طرح عاقلانه و جدّیت تامه در مملکت متفقاً در صدد اصلاح کار نباشند هیچ کار نخواهد شد...

الحق باید گفت که استاد افشار عنوان گویا و مناسبی برای کتاب حاضر انتخاب کرده‌اند. سیاست‌نامه ذکاءالملک برآستی که هر کلمه و هر صفحه‌اش پُر از حکمت است و به سیاق اندرنامه‌های گذشته راه و چاه را به ما می‌نماید. این نامه‌ها که خواندید، درست است، حدود یک قرن قبل نوشته شده است. لکن باید انصاف داد که از خیلی جهات «هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم» (ص ۷۹).

آنچه فروغی و امثال او می‌گفتند و می‌نوشتند تا حدودی افکار را متوجه ضرورت «اصلاح دولت و قشون» کرد؛ خلاء موجود را به مردم شناساند، تا جایی که اکثر مردم و رجال خیراندیش خواهان «مصلحی توانا» شدند. زمینه خالی بود و سردار سپه زر را زد و برد، که اصلاحات او و عاقبت او و آن اصلاحات داستانی دیگر است که هنوز صاحب‌نظران و دست به قلمان ما آن را به درستی و به کمال و با بی‌طرفی و بدون سبق ذهن، که لازمه کارهای سنجیده تاریخی و پژوهشی است، حلّاجی نکرده‌اند.

اما چه بیانی فصیح‌تر از آنچه فروغی در آن ایام دور می‌گفت و می‌نوشت: امروز «دول و ملل همه داخل در یک حوزه و اجتماع خواهند بود و اوضاع زندگی آنها بر یکدیگر تأثیر کلی خواهد داشت و مملکت ما هم خارج از حوزه نخواهد ماند نهایت این که اگر مردم مملکت خودشان در صدد اصلاح کار و متناسب ساختن اوضاع خویش با کیفیات خارجی نباشند قهراً در تحت هدایت دیگران خواهیم بود. انگلیس نباشد امریکا خواهد بود یا مملکت دیگر. تصور نکنید با این فساد که در ما هست اگر از امریکا استمداد کنیم بهتر از انگلیس است. هر کس باشد باید اختیارات را از ما سلب کند و به اراده خود عمل نماید... اما این را هم باید دانست که اساس دولت انگلیس و مستملکات او هم به این شکل نخواهد ماند و تغییرات و انقلابات کلی در پیش است. افسوس در همین است که اگر دنیا را آب ببرد ما را خواب برده است.» فاعتبرو یا اولوالابصار!

از جالب‌توجه‌ترین بخش‌های کتاب حاضر، نامه‌های فروغی در زمان تصدی وزارت خارجه به سید حسن تقی‌زاده در لندن است (صص ۹۵ - ۱۰۹). بهترین تصویر زنده از ایران آن روزگار را در این نامه‌ها می‌توان دید، و نیز به میزان دلبستگی فروغی به سرنوشت کشور و «حرص و

جوشی» که می‌خورد پی برد. انصافاً بعید است که یک سرسپرده خارجی که عرق میهن و ملت نداشته باشد (تصویری که از فروغی در ذهن ما کرده بودند و هنوز هم برخی از «رفقا» طوطی‌وار تکرار می‌کنند) چنین چیزهایی بنویسد، چنین اندرزهای هوشمندانه‌ای بدهد، و چنین از ندانم‌کاریها غصه بخورد.<sup>۱</sup>

سخن طولانی شد، به قول صائب (که نمی‌دانم در اینجا تا چه اندازه مصداق دارد!) مستمع صاحب سخن را بر سرکار آورد / غنچهٔ خاموش بلبل را به گفتار آورد. بهتر است برویم بر سر آنچه به عنوان مأمور سیاسی و دیپلمات می‌نوشت و به عظمت کار او در این مقام نیز توجه کنیم.

### ۳. دیپلمات

معمولاً فروغی را به عنوان یک رجل سیاسی می‌شناسیم که سالهای دراز متصدی مقامات عالی دولتی بود. با آنکه از مأموریت‌های دیپلماتیک او نیز طبعاً آگاهیم و می‌دانیم که چندین بار به سمت فرستاده، نماینده موقت، یا سفیر رسمی ایران انجام وظیفه کرده است، این نقش او غالباً تحت الشعاع نقش دولتمردی او قرار می‌گیرد. اما از مطالعه بخش‌های مربوط به مأموریت‌های دیپلماتیک او در این سیاست‌نامه کاملاً درخواهید یافت که چه مأمور سیاسی میرز و آگاهی بوده است. هر چند فقط اندکی از گزارش‌های سایر دیپلمات‌های ایران را که گهگاه در کتابها و مجلات چاپ شده است دیده‌ایم و طبعاً نمی‌توانیم داوری قطعی و نهایی صورت دهیم، با اطمینان کافی می‌توان گفت که گزارش‌های رسمی او به احتمال قوی از بهترین و آگاهی‌بخش‌ترین گزارش‌های مأموران سیاسی در آرشیو وزارت امور خارجه است. به کوتاهی به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم تا صلابت نظر، آگاهی، دوران‌دیشی، و احساس مسئولیت و مسئولیت‌پذیری او را دریابید و ببینید که چگونه تلاش می‌کرده است مقامات دولت را در بطن جریان‌ات و امور منطقه محل مأموریت خود قرار دهد.

اول می‌پردازیم به گزارشی که همراه با پیشنهادهایی برای رئیس‌الوزراء یا وزیر خارجه وقت درباره ترکیه جدید و مسئله کردها در آن کشور فرستاده است. از مطالعه این گزارش، به خوبی در جریان مشکل کردهای ترکیه - و به تبع آن، تا حدودی کردهای ایران - قرار می‌گیرید.

---

۱. مراسلات مرحوم تقی‌زاده از لندن نیز بسیار جالب توجه است؛ برای آگاهی تفصیلی، نک: نامه‌های لندن، به کوشش ایرج افشار، انتشارات فرزانه، ۱۳۷۵.



قضیه اکراد در این جا خیلی پیش از آن که ما تصور می‌کنیم اهمیت دارد. ترک‌ها عدم تجانس ملت، یعنی وجود عناصر یونانی و ارمنی و صرب و بلغار و عرب را علت بدبختی‌های خود در ازمنه گذشته [می‌دانند]... و می‌خواهند در خاک خود عنصر فساد نداشته باشند. صرب و بلغار و عرب که از دستشان رفته... ارمنی را در ترکیه [قتل عام] کرده‌اند یونانی‌ها را هم می‌کوچانند و بیرون می‌کنند. با این احوال چنین می‌دانستند که به مقصود نایل شده و دیگر در مملکت سرخر ندارند، که در سه سال قبل ناگاه مبتلا به عصیان اکراد... شدند و آن غائله بسیار مهم بود و وجود ترکیه را تقریباً به خطر انداخته بود...

بدتر از همه این که تخم لُق کردستان مستقل را هم انگلیس‌ها در دهن اکراد شکسته و خاطر دولت ترکیه را از این جهت متزلزل ساخته‌اند، و البته ما هم باید مثل آنها متزلزل باشیم... کرد را نه مثل ارمنی می‌توانند تمام کنند، نه مثل یونانی می‌توانند بکوچانند، مسلمان است و آسیایی و با سایر اتباع ترک هم مذهب و جمعیت کثیر و علاج ندارد... حدس می‌زنم که چون علاقه کامل به مسئله تأمین حدود و رفع شرّ اکراد دارند اگر حالا در این باب با آنها داخل مذاکره شویم عمل سرحد را بتوانیم به خوشی ختم کنیم...

اما این که عرض کردم ترک‌ها طمع به خاک ایران ندارند تصور نفرمایید بنده آدم زودباوری هستم... عقیده‌ای که اظهار کردم بنابراین است که امروز به کارهای داخلی خودشان مشغولند و می‌دانند که هنوز یک ملت و دولت با اسطقس نشده‌اند، از طرف یونان و ایتالیا و شاید خود انگلیس نگرانی‌هایی دارند و اوضاع اقتصادی آنها بد است...

و چند سطر بعد، طبق رویه معمول خود، به سفارش و توصیه می‌پردازد. می‌گوید «اگر ترکیه آتاترک مشکلات خود را حل کند ممکن است به فکر توسعه ارضی بیفتد و در کمال سهولت صد هزار قشون برای ایران راه می‌اندازد و کرد و فارس و هر چه را در جلو باشد می‌مالد... به عقیده من بنده امیدی که ما در آتیه باید داشته باشیم، اولاً در داخله به حسن سیاست و اداره خودمان است که دوایر کشوری و لشکری ما چنانکه باید جریان صحیح داشته باشد و مردم مرفه و خرسند بوده و به دولت خود علاقه داشته باشند... [تا] اگر هم خطری پیش بیاید عموم ملت برای دفع خطر آماده فداکاری باشند. ثانیاً در خارجه به حسن روابط با دُول و ذی علاقه ساختن آنها به بقا و سعادت ملت ایران است...»

آنچه هم در دنبال توصیه‌های فوق در صفحات بعد می‌آورد بسیار خواندنی و آگاهی‌بخش است و احتمالات مختلف را در ارتباط با سیاست‌های ترکیه و رابطه آن با افغانستان و دیگران

مطرح می‌کند. اما «خلاصه مذاکرات با توفیق رشدی بیگ» (ص ص ۱۳۴ - ۱۳۷) خود یک درسنامه دیپلماسی برای دیپلماتهای جوان است تا فوت و فن مذاکره را دریابند. آنچه در همین گزارش در باب تغییر مرزهای برخی از کشورها پس از پایان جنگ جهانی اول می‌نویسد، علاوه بر وضوح و روشنی، خود نوعی تاریخ دیپلماسی مستند و دست اول است که هم اکنون نیز به کار دانشجویان علوم سیاسی می‌آید:

... در عهدنامه‌هایی که در نتیجه جنگ بین‌الملل بین دولت متحارب منعقد گردید، نظر به تغییراتی که در سرحدات ممالک اروپا داده شد، بعضی ولایات از بعضی دولت مجزی و جزء دولت دیگر قرار گرفت. مثلاً مقداری از خاک سابق آلمان به لهستان و قسمتی از مجارستان به رومانی متعلق گردید... در این اراضی که دست به دست گشته اهالی یکسان و یک جنس نیستند، چنان که در قسمتی از آلمان که به لهستان داده شده جماعتی از آلمانها اقامت دارند... همچنین قسمتی از مجارها در رومانی در اقلیت واقع شدند... در معاهدات صلح راجع به اقلیت‌ها موادی مندرج کردند... مبنی بر حفظ حقوق اقلیت‌ها که در زیر دست اکثریت مظلوم واقع نشوند... ولی صورت قضیه در معنی این شده که دولتی که دارای اقلیت‌ها در خاک خود هستند مایل اند حتی الامکان آنها را محو کنند... و اقلیت‌ها برعکس سعی دارند برای دولتی که برخلاف میل جزء آنها شده‌اند زحمت بتراشند (ص ص ۱۴۵ - ۶)

اما غرض فروغی از «بیان این فقره، توجه دادن اولیاء امور است به دو مطلب: اول این که باید خرسند و خوشوقت باشیم از این که مبتلا به تعهداتی راجع به اقلیت‌های خاک خودمان نشده‌ایم... دوم این که در عین مسرت از این کیفیت نباید مغرور باشیم به این که از این بابت آسوده‌ایم. پیش‌آمدهای دنیا را کسی نمی‌داند... خاطر اولیای امور به خوبی مستحضر است که در مملکت ما هم عناصر مختلف هست که می‌تواند روزی برای ما اسباب زحمت شود.» و بعد، اساس مطلب که نمایشگر روشن‌بینی سیاسی و «ژئوپولیتیک» مرحوم فروغی است: «ارمنی و یهودی و نصرانی چون عدداً قلیل‌اند کمتر محل ملاحظه‌اند ولیکن از سه عنصر مهم ترک و کرد و عرب

---

۱. خوانندگان عنایت دارند که «دول متحارب» در جنگ جهانی دوم، وقتی زورشان رسید، چگونه در صدد بازگرداندن این نواحی به کشور خود برآمدند. در واقع، ریشه برخی از خصومت‌هایی که به جنگ دوم کشید، همین جا به جایی قهرآمیز اراضی بعد از جنگ اول بود، که آثار آن حتی تاکنون نیز در قاره اروپا ادامه دارد.

نباید غافل بود... اگرچه می‌توانیم خوشوقت باشیم که مخاطره نزدیک نیست از آینده هم نمی‌توان مطمئن بود و باید در فکر باشیم. عنصر ترک خود را در همه جا دارد آراسته می‌کند... عنصرکرد را هم متأسفانه انگلیس‌ها بدهوا کرده‌اند... عرب‌ها هم که دارند جانی می‌گیرند. پس اقلیت‌های ما همه پشت‌گرمی و تکیه‌گاه پیدا می‌کنند و بنابراین اگر امروز خطری نباشد از فردا اطمینان نمی‌توان داشت...»

«ادعای این جانب این نیست که مجهولی را معلوم کرده‌ام. غرض... جلب توجه به این نکته [است] که مرتفع ساختن این عیب‌کار آسانی نیست و **حُزْم و احتیاط لازم دارد و مخصوصاً به قوه قهریه و جبر و زور نمی‌شود**... این است درس تجربه و عبرتی که از تاریخ و ابتلائات سایر دَوْل باید بگیریم... و بالاخره باید متوجه بود که **هیچ دولتی ولو این که عناصرش متحدالجنس باشند استحکام پیدا نمی‌کند مگر این که سکنه... از حکومت خود راضی باشند. زور و قوه جبریه نمی‌تواند دولت را نگاه بدارد و اگر هم باشد موقتی است.**

و درس اصلی از سیاست نامه حاضر:

«و چاره کار جز این نیست که دولت و حکومت و مأمورین دولتی با مردم عموماً قسمی رفتار کنند که راضی باشند. مقصودم این نیست که نسبت به اقلیت‌ها متملق باید بود و ضعف باید نشان داد، بلکه اولاً باید آنها ببینند که دولت و مأمورین آن‌ها را با سایرین به یک چشم نگاه می‌کنند، و یک عنصر را بر عنصر دیگر مزیت نمی‌دهند، و عالم عالم یگانگی است... متعرض دین و مذهب و زبان و آداب و رسوم و ترتیب زندگانی مردم نباید شد... و رفع هر نقص و عیبی در زندگانی و عادات مردم... باید به مدارا و بدون آزار و اذیت و حکم و زور و مزاحمت فراهم بشود... اقدامات شدید اگر هم پیشرفت کند بی‌اساس است و عاقبت ندارد و مفسده حاصل می‌کند...» (ص ۱۴۷ - ۸)

باور کنید می‌خواهم هر چه زودتر از گزارش فوق بگذرم و به بخش‌های دیگر قدرت قلم و نظر دیپلماتی به نام فروغی برسم که به همین اندازه جالب توجه و آموزنده است، اما دلم نمی‌آید. حیف نیست که در همین جا از تکرار کلام زرین دیگری از او خودداری کنم؟

برای متحدالجنس نمودن ایرانیان بهترین کارها نشر معارف فارسی و ایرانی است اما آن هم نه به طوری که محسوس شود که می‌خواهند آنها را فارس کنند. مثلاً بنده هیچ معتقد نیستم کسی کردی یا

ترکی یا عربی حرف زدن را منع کند. فارسی گفتن را اجباری نماید<sup>۱</sup>... حاصل کلام این است که عناصر مختلف مملکت باید مشمول عدل و انصاف باشند و در رفاه و آسایش و اطمینان خاطر و سرفرازی زندگی کنند و هیچ گونه داعی و محرک برای این که به سوی دیگری غیر از دولت متبوعه خود نگاه کنند... نداشته باشند... آنچه بنده استنباط می‌کنم این است که بعدها برای دول و ملل مخاطره اساسی از راه جنگ و قهر و غلبه یک دولت بر دولت دیگر نخواهد بود<sup>۲</sup> بلکه خطری که متوجه اقوام و ملل هست خطر جهل و بی‌لیاقتی و سوء اداره و اختلالات داخلی است» (ص ۱۴۸)

بعد از مطالب فوق می‌رسیم به گزارش مذاکرات با نماینده انگلیس و وضع کردستان عراق و سیاست روسیه شوروی که «برحسب قاعده تدریجاً عاقل می‌شود» (ص ۱۴۹)، وضع نابسامان ادارات ایران، و تشریح دوباره اوضاع و سیاست‌های راهبردی دولت ترکیه جدید، که جملگی خواندنی و روشنگر است و خود خواهید خواند<sup>۳</sup>. اما باز هم به توصیه‌ها و هشدارهای تکان دهنده او درباره ملت و مملکت ایران برمی‌خوریم:

... یک مطلب مسلم است که هیچ ملتی بدون لیاقت و قابلیت دوام نمی‌کند و اقل مسائل این است که استقلال ظاهری یا معنوی خود را از دست می‌دهد... هر قومی که خود را لایق و مستعد سازد مخدوم می‌شود و ملت بی‌لیاقت خادم خواهد بود...  
نتیجه‌ای که از این مقدمات می‌خوهم بگیرم این است که باید کاری کرد که ملت ایران ملت شود و لیاقت پیدا کند و آلا زیردست شدنش حتمی است...  
افراد مردم ایران مطلقاً یک منظور و مطلوب دارند و آن پول است و برای تحصیل پول از هر طبقه و جماعت و صف باشند، گذشته از دزدی و مسخرگی و هیزی فقط یک راه پیش گرفته‌اند که به

---

۱. ایضاً خوانندگان عنایت دارند که این حرف‌ها حدود یک قرن قبل زده شده است، زمانی که اگر مدرسه هم به شیوه جدید در ایران بوده تعداد آنها بسیار اندک بوده است. بنا به گزارش‌ها، تعداد دانش‌آموزان ایرانی در اوایل قرن حاضر شمسی به زحمت از دو هزار نفر متجاوز بوده است. جالب نظر آنکه دولت ترکیه تا دهه‌ای قبل در رفتار با کردهای آن کشور دقیقاً برخلاف نظر فروغی رفتار می‌کرد.  
۲. این امیدی بود که تأسیس جامعه ملل در دل‌ها پدید آورده بود؛ به مأموریت فروغی در جامعه ملل خواهیم رسید. اما اگر چه سخن فوق در اساس کاملاً درست است، تحقق آن لاقلاً در زمان جامعه ملل و حتی خلف آن سازمان ملل متحد اتفاق نیفتاد و نیفتاده است.  
۳. در این باره، دستورالعملی که به تقی‌زاده برای چگونگی مذاکره با مکدونالد می‌دهد، خود بسیار گویاست و از یک «نوکر بیگانه» بعید می‌نماید؛ نک: زندگی طوفانی، ص ص ۷۳۵ - ۳۸.

اسامی مختلف انتریک بازی و حقه‌بازی و تملق و هوچیگری و شارلاتانی خوانده می‌شود و اسم جامع آن بی‌حقیقتی است و از این جهت است که ایرانی‌ها هیچ وقت با هم اتحاد و اتفاق نمی‌کنند...<sup>۱</sup>

و بعد می‌رسد به این نصیحت طلایی: بی‌حقیقتی و نفاق هیچ قومی را به جایی نرسانده و هر وقت ملتی به مقامی رسیده امری معنوی را در نظر داشته و حقیقت‌طلبی و فداکاری و همت و غیرت و شهامت او را به حرکت آورده و به اتفاق و اتحاد، مطلوب خویش را حاصل نموده است» (ص ۱۵۳). فروغی راه چاره را هم نشان می‌دهد، و عجباً آنچه صد سال پیش نوشته است هنوز هم عمدتاً راه برون رفت ما از مشکلات است:

اگر بپرسید چه باید کرد و چاره چیست بی‌تأمل عرض می‌کنم باید ملت را تربیت کرد. البته اهمیت تنظیم مالیه و تقویت قشون و ترقی اقتصادیات را از نظر نباید دور داشت<sup>۲</sup> چه همان‌طور که مادیات به تنهایی برای ارتقای یک ملت کفایت نمی‌کند معنویات هم به تنهایی کافی نیست، ولیکن باید دانست که تا ملت تربیت نشود هر چه سعی در ترقی مادیات آن کنند به جایی نمی‌رسد...

اما تربیت ملت قسمت مهمی از آن البته به نشر معارف [فرهنگ] است... و مهمتر از این‌ها آن است که فکری برای تقویت مایه اخلاقی ملت بشود» (همان جا).

در شمار همین گزارش‌های دیپلوماتیک و روشنگر فروغی بد نیست به آنچه درباره افغانستان و دوران اصلاحی امان‌الله‌خان می‌نویسد، و در حقیقت نوعی تبارشناسی طالبان، گروه‌های مجاهد و تندرو امروز در افغانستان و پاکستان است، اشاره‌ای صورت دهیم (کوتاه شده از صص ۱۳۷ - ۱۴۰).

«امان‌الله‌خان<sup>۳</sup> خردترین پسران حبیب‌الله خان امیر افغانستان است که پس از رسیدن به

۱. جانا سخن از زبان ما می‌گویی: بعد از گذشت حدود یک قرن، این سخنان که پشت انسان را می‌لرزاند چقدر به گوش و هوش ما آشناست!

۲. به این مطلب باز خواهم گشت، بخصوص با استناد به دو کتابی که در این چند ساله تورج اتابکی گردآوری و تألیف کرده و خلاء سیاسی - اجتماعی موجود متعاقب انقلاب مشروطیت و پدید آمدن انتظار برای «یک دولت صالح و نیرومند» را نشان می‌دهد، و ما را متوجه می‌کند که چرا فروغی هم می‌گوید «وجود مبارک شاهنشاه پهلوی» (ص ۱۵۴) را باید غنیمت دانست.

۳. امان‌الله‌خان (۱۸۹۲ - ۱۹۶۰)، سومین پسر حبیب‌الله خان بود. پس از کشته شدن (فوریه ۱۹۱۹) حبیب‌الله

پادشاهی برای تحصیل استقلال کشور خود با دولت انگلستان رزمی سخت درآفکند و پیروزی یافت. او در سالهای اول پادشاهی خود در اصلاح تشکیلات اداری و قضایی و بسط و توسعه فرهنگ و فلاح و اعزام محصل به اروپا اقداماتی مؤثر کرد. [که متأثر از برنامه‌های نوسازی ترکیه و ایران در آن روزگار بود. ویراستار.] آنگاه در اول دسامبر ۱۹۲۷ برای مشاهده اوضاع اروپا افغانستان را ترک گفته با ملکه ثریا در مدت شش ماه با ممالک مصر، ایتالیا، فرانسه، سویس، آلمان، روسیه، و ترکیه را دیدن فرمود، و در پنجم ژوئن ۱۹۲۸ (۶ خرداد ۱۳۰۷) به خاک ایران وارد شد و پس از ده روز توقف به کشور خودش روی نهاد.<sup>۱</sup>

«...بباری، امان‌الله خان پس از ورود به کابل، پنج روز متوالی نطقی [درباره] گزارش مسافرت خود ایراد کرد، و مواد قراردادهایی را که با کشورهای مختلفه منطقه منعقد ساخته بود و ارمغانی ارجمند برای ملت خود می‌دانست توجیه و تفسیر نمود، و راهی را که تصور می‌کرد ملت افغان باید به سوی کمال ببوید نشان داد و برنامه پیشرفت را معین فرمود.»

اما برای اصلاحات مورد نظر او، «مخصوصاً برداشتن حجاب زنان، منع تعدد زوجات، تحصیل دختران به روش اروپاییان، تغییر لباس مردان و زنان، افزایش مدت خدمت نظام اجباری، و این گونه امور» زمینه به هیچ روی در افغانستان فراهم نبود «و با تحریکاتی که می‌شد، در ماه دسامبر ۱۹۲۸ (آذرماه ۱۳۰۷) در سرتاسر افغانستان شورش و هرج و مرج حکمروا گشت.»

«از ناحیه کوهستانی شمال کابل راهزنی حبیب‌الله نام معروف به بچه سقو... به تحریک و حمایت آخوندها که امان‌الله خان را تکفیر کرده بودند... به کابل حمله برد و قوای دولتی را پراکنده ساخت.»

---

→ خان، پسر ارشدش نصرالله خان حکومت را به دست گرفت، ولی چند روز بعد امان‌الله خان خود را امیر اعلام کرد، و بلافاصله (سومین) جنگ افغانستان را با بریتانیا اعلام نمود. یک ماه بعد طرفین صلح کردند و به موجب پیمان اوت ۱۹۱۹ استقلال افغانستان به رسمیت شناخته شد. سپس پیمان‌هایی با روسیه، ترکیه، فرانسه، ایتالیا، آلمان، و ایران منعقد کرد، و سعی فراوان در نوسازی افغانستان و آزادی زنان و غیره به کار برد. رویدادهای سخت آن دوره را فروغی نوشته است که می‌خوانید.

امان‌الله خان اولین امیر از سلسلهٔ بارکزیایی بود که خود را شاه خواند (۱۹۲۶). محمدظاهرشاه، آخرین پادشاه افغانستان، از همین سلسله بود.

۱. مسافرت فرنگ او نیز ظاهراً به تأسی از پطرکبیر، مؤسس روسیه جدید، بود. پطرکبیر (۱۶۷۲-۱۷۲۵) پس از آن که در ۱۶۹۶ یگانه تزار روسیه شد (بعد از مرگ برادرش ایوان که این عنوان را مشترکاً با هم داشتند)، در سالهای ۱۶۹۷-۹۸ بیشتر به صورت ناشناس به اروپای غربی سفر کرد و با حرفه‌ها و صنایع آن خطه آشنا شد، و بر پایه آن الگو با شدت و قساوت به اجرای برنامه‌های اصلاحی و نوسازی خود دست زد.